



شعری به لهجه کازرونی

گفتم تو میوی

◆ لطفعلی بهره‌دار

میگن وا به گل تمشیه باهار، آم تو باهاری
ما قحطی زدیم ای میشه بک عام تو به کاری
شو رو می زنیم همزا جارت، انکا بی فویدن
بوگ عام که چه باید بکنیم وا بی قراری
موندم تو خودم هیرون و سرگردون و تهنو
تا بلکه ببینی شهیم سی ماها تو شو تاری
سین بک غزوتن زنده هیمو، بی بگ و بارن
گفتیم تو میوی، آئی تو بیوی عین باهاری
دلگیر که میشیم کار مو سلوم و صلواتن
سی اومدیت ذکر می خونیم خو وا بیداری
دایم تو پیلهیم تا که بیشیم پر پروتک سیت
تو میت باغ گل باشی و ما کوگ و هزاری
مونده تو دلم آرزو که سیلم بکنی تو
تا مام سی تو شاعری بشم عین قناری
شوقیت می کنیم پیش د بیو منتطیریم ما
مردیم خو آیس هی کشیدیم جیش انتظاری
دایم می رتن گتیه ایشم: «نب ای خو نومه»
باور ندرن یه روز میوی وا ذوالفقاری
یارب برسونیش که د طاقتمو تمومن
تا کی بیشینیم غم بخوریم سی غمگساری



گریه‌های بی‌امان

✦ پریسا اکبری

باز آمد جمعه‌ای دلگیر
گریه‌های بی‌امان
آیه‌هایت را صریح و سوره‌هایت را فصیح
به یاد می‌آورم
می‌اندیشم
به وسعت آسمان‌هایت
خدایا تعبیر راز بودنش
فرض بر فرج و رسواگری فانوس گناه... دلدادگی کبوتران وحشی
سخت است و محال
اما نه...
او می‌آید ولی دل گمراه من چه خواهد کرد؟!
من تمام عشقم را با جریده به اثبات می‌رسانم.
او می‌آید و بلورهای عشق‌های به نقاب کشیده به پای نرگس‌ها ریخته خواهد شد
آری او خواهد آمد!



قاب خالی

✦ ندا جمشیدزاده

تحمل می‌کنم این روزها این قاب خالی را
که شاید پر کنی از بودندت حجمی خیالی را
پر از حس توأم درگیر جنگ اشک با لبخند
طلوعی کن مرا تا رد کنم آشفته حالی را
سکوت شهر پرپر می‌کند جام سکوتم را
که می‌بافم خیالم را غم گل‌های قالی را
تو در حجم عظیم تنگ‌ها ماهی شدی آخر
بیا تا بشکنی دریای درد این اهالی را
عطش می‌بارد از شعرت، تنت هرم غزل دارد
تو وزن بکر مهتابی بلرزان این توالی را
اگر در ابرها مهتاب پوشد چهره‌ی خود را
به غوغای تو می‌سازم شبی ماهی سفالی را
و این آغاز طرحی نو به روی بوم تنهایی‌ست
بیا تا پر کنم از بودندت این قاب خالی را



میاد سپیده

◆ میب اله زارع

رنگ و شکل سپیده بود آن شب
فلق جان دمیده بود آن شب
از دل ابر یاس‌های سفید
پایکوبان رسیده بود آن شب
روی هر قطعه شاخسار درخت
تاجی از گل خزیده بود آن شب
بر تن خشک و سخت و سرد زمین
آسمان سر کشیده بود آن شب
صبح بود دیدگان من حیران
جز سپیدی ندیده بود آن شب
همه جا شکل صبح بود و سحر
رنگ باران پریده بود آن شب
وجد بود آن همه صفای سپید
شب چو صبح سپیده بود آن شب
گل نرگس ز آسمان بهشت
شهد باران چشیده بود آن شب
از سر شب سلام جمله ملک
گرد نرجس تنیده بود آن شب
شبنم عشق روی برگ صفا
بی سر و پا دویده بود آن شب
همه جا بار عام بود و سلام
همه جا غنچه چیده بود آن شب
ترس افتاده روی جان ستم
قلب شیطان بریده بود آن شب
پرطپش گشته بود قلب «حبیب»
صوت قرآن شنیده بود آن شب
شاد شد قلب عاشقان زمین
چون که مهدی (عج) رسیده بود آن شب



ظهورت را پر از لحظات نابم می‌توان گفتن

● آزیلا علی‌پور

گل شب بوی صبحم، آفتابم می‌توان گفتن
فروغ کهکشانی، ماهتابم می‌توان گفتن
تو را ای مطلع امید ای خورشید عالم تاب
تمنای زمان اضطرارم می‌توان گفتن
چو در دنیای من جایی به پهنای افق داری
تو را پایان درد و انتهایم می‌توان گفتن
قنوت ربنایم با حضورت رنگ می‌گیرد
حضورت را دعای مستجابم می‌توان گفتن
به گوش غنچه‌ی گل نرجس آهسته می‌گوید
ترنم در ترنم شرح خوابم می‌توان گفتن
بیا ای از نظر غایب، بیا ای مهدی موعود
ظهورت را پر از لحظات نابم می‌توان گفتن
تو بوی عاشقی را در نسیم عشق می‌ریزی
شمیم عطر رویت را، گلایم می‌توان گفتن



انتظار

✦ شقایق امیرعضدی

من نقطه چین قلب خود را پر نکردم
این جای خالی فاعلش را می‌شناسد
دریای موج و پر از دلتنگی من
از دور تنها ساحلش را می‌شناسد
□
رودی که می‌آمد به سویت بی تو گم شد
خشکیده شد از رفتنت رد عبورش
دیگر برایش ارزشی هرگز ندارد
گریان شود یا بشکند هر جا غرورش
□
باران تو را از چشم‌های من گرفته‌ست
اینجا هوای بی تو بودن سرد و ابریست
قلبم فقط در انتظار دیدن توست
انگار این قلب شکسته مال من نیست
□
در را نبستم تا اگر روزی بیایی
این را بدانی منتظر بودم همیشه
یک دختر غمگین که از وقتی تو رفتی
در انتظارت می‌نشیند پشت شیشه
□
پر می‌زند این دست عاشق سوی دستت
باید بیایی این دو چشمم بی قرار است
این جمعه هم رفت و هنوزم مانده بیدار
چشمان من تا دیدنت در انتظار است...

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر

